

بادلس غنیمتینا موثری بلای کرج  
 در دل شب برج از رسد آلودگی  
 چون کند ز شکستگاری هموار  
 در کمال ایام مملوک کردین  
 انساب تیغ زین کمال انگیند  
 در چنین روز که بر کوه بخت  
 است خود از موت نیست در عالم  
 صاب از بس زبانه کلک شکرت  
 سر زار اصفهان از کسستان کرج  
 جامه ز فاخته که بر سینه بخت  
 بچهار آینه بر دهنه بخت  
 علم لطف که در سینه بخت  
 قامت شمع بر افروخته بخت  
 عاید بر کشته بخت ساخته بخت  
 باز طرح سفر انداخته بخت  
 زک بخت بچکار بخت بخت  
 شرم ایضا فرزند در صابیت  
 این همه تیغ زبانه آشته بخت  
 عرق بر کحل میرود و شتاب  
 کاه گرم که اندیشه نفس بر لب  
 تو فکر و بخت که تیغ کا کلاه  
 مر از آب تری باطن شراب زج

این همه تیغ زبانه آشته بخت  
 عرق بر کحل میرود و شتاب  
 کاه گرم که اندیشه نفس بر لب  
 تو فکر و بخت که تیغ کا کلاه  
 مر از آب تری باطن شراب زج  
 سر زار اصفهان از کسستان کرج  
 جامه ز فاخته که بر سینه بخت  
 بچهار آینه بر دهنه بخت  
 علم لطف که در سینه بخت  
 قامت شمع بر افروخته بخت  
 عاید بر کشته بخت ساخته بخت  
 باز طرح سفر انداخته بخت  
 زک بخت بچکار بخت بخت  
 شرم ایضا فرزند در صابیت  
 این همه تیغ زبانه آشته بخت  
 عرق بر کحل میرود و شتاب  
 کاه گرم که اندیشه نفس بر لب  
 تو فکر و بخت که تیغ کا کلاه  
 مر از آب تری باطن شراب زج

مبادلسایه دلیل کم از جگر  
 زبانه زغور خود شیر تو نماند  
 کج بخت خفته و کند کاراکرن  
 از اذن بلال طرب و انگیند  
 در دل مهر مطرب بار چرخ  
 با سخت کبر تک سفینه کرم  
 ناخنه ناز در سر نشسته  
 از ابرو تو حجب بدیم تیغ کعبه  
 انام چند سیه بر سر نه نامک  
 اسکان من مقام بیان هم اکرم  
 ز جرم ششم بر محبت لاله بزم  
 میند هر فرغ میبشار کعبه  
 بیاد بر چه خورد بیخ حرمانه  
 حرف دو گویند بر سر سیم  
 چهار شدم بجای آنکه سر را بر  
 نهان بر رخ کل نقطه اشک شبنم  
 نکت ز زلف خود جگر کدورت  
 نشت سحله طار یکنه صابیت  
 بر خاطر کل زنگ او ناله بزم  
 اگر چه بیستوه که چوبیس کشیده  
 بارز اینجور من از دور درین

مراد ما هم که از افت سکر  
 که کوه از نشت تیغ خاتم با کرم  
 سر زار اصفهان از کسستان کرج  
 جامه ز فاخته که بر سینه بخت  
 بچهار آینه بر دهنه بخت  
 علم لطف که در سینه بخت  
 قامت شمع بر افروخته بخت  
 عاید بر کشته بخت ساخته بخت  
 باز طرح سفر انداخته بخت  
 زک بخت بچکار بخت بخت  
 شرم ایضا فرزند در صابیت  
 این همه تیغ زبانه آشته بخت  
 عرق بر کحل میرود و شتاب  
 کاه گرم که اندیشه نفس بر لب  
 تو فکر و بخت که تیغ کا کلاه  
 مر از آب تری باطن شراب زج